

## جایگاه مفعول مستقیم در فارسی

محمد راسخ مهند (دانشگاه بوعلی همدان)

### مقدمه

زبان فارسی از زبانهایی است که دارای آرایش واژگانی آزاد است و، در آن، سازه‌های یک جمله می‌توانند در چند جایگاه قرار گیرند. در دستور زایشی، نخستین کسی که به فرایند جابه‌جایی آزاد سازه‌ها اشاره کرد راس (Ross 1967) بود. او گشتار قلب نحوی<sup>۱</sup> را برای حرکت سازه‌ها در این زبانها پیشنهاد کرد. اما، پس از راس، زبان‌شناس ژاپنی، مامورو سایتو (Saito 1985)، به مطالعه و توصیف دقیق این فرایند در زبان ژاپنی پرداخت و ویژگیهای متعدد آن را نشان داد. از آن پس، از اصطلاح قلب نحوی به عنوان اصطلاح پوششی استفاده می‌شود که با اعمال آن آرایش واژگانی در زبانهایی که به اصطلاح دارای آرایش واژگانی آزادند به صورت نشاندار درمی‌آید. در زبانهایی مانند ژاپنی، روسی، آلمانی، هندی و فارسی، سازه‌ها می‌توانند در روساخت جمله با آرایشهای گوناگون ظاهر شوند بدون آنکه معنای اصلی جمله دستخوش تغییر شود. (Mahajan 1994; Bailyn 1999; Saito 1985; Fukui 1997;

در بخش اول این نوشته، ابتدا به معرفی مختصر قلب نحوی در فارسی خواهیم پرداخت و انواع آن را نشان خواهیم داد. همچنین، رابطه آن را با مشخص‌بودگی<sup>۲</sup> آن و آرایش واژگانی بی‌نشان فارسی جستجو خواهیم کرد. در بخش دوم، به بررسی جایگاه

1) scrambling 2) specificity

مفعول مستقیم در جملات فارسی با دقت بیشتری خواهیم پرداخت و خواهیم کوشید ثابت کنیم که در آرایش واژگانی فارسی باید برای مفعول مستقیم، بسته به مشخص<sup>۳</sup> یا نامشخص<sup>۴</sup> بودن آن<sup>۵</sup>، دو جایگاه متفاوت، قبل از مفعول غیرمستقیم و پس از آن، در نظر گرفت. سرانجام، در بخش سوم، نشان خواهیم داد که پذیرش وجود دو جایگاه برای مفعول مستقیم و، همچنین، نحوه عملکرد قلب نحوی بر دو نوع آن می‌تواند به تمیز افعال مرکب فارسی از ترکیب مفعول + فعل کمک کند.

### ۱ قلب نحوی

جمله‌های (۱) را در نظر بگیرید:

(۱) الف- من کتاب را به آریا دادم.

ب- من به آریا کتاب را دادم.

ج- به آریا من کتاب را دادم.

د- کتاب را به آریا من دادم.

ه- آریا را علی می‌گفت که دیده.

در بیشتر آثاری که به آرایش واژگانی فارسی پرداخته‌اند، جمله (۱-الف) دارای ساخت بی‌نشان شمرده شده است (Karimi 1999, 2001; Browning and Karimi 1994). آنها، به اتفاق، باور دارند که ساخت بی‌نشان جمله در فارسی فاعل + مفعول + فعل است. البته همگی به این نکته نیز اذعان دارند که این آرایش می‌تواند به سادگی دستخوش تغییر شود و به حالتهای نشان‌داری درآید که در جمله‌های (۱-ب تا د) دیده می‌شود؛ هرچند این آرایشها همه وجوه ممکن نیستند و می‌توان از ساخت بی‌نشان مذکور جمله‌هایی با آرایشهای دیگری نیز به دست آورد. دقت در این نکته نیز لازم است که، در جمله بی‌نشان، مفعول مستقیم (کتاب را) قبل از مفعول غیرمستقیم (به آریا) آمده است و این امری است که بیشتر آثار مربوط به آرایش واژگانی فارسی، از جمله نوشته‌هایی که به آنها اشاره شد، بر آن صحه می‌گذارند.

3) specific 4) non-specific

(۵) مرجع اسامی نامشخص هم برای گوینده و هم برای شنونده ناشناخته است، اما مرجع اسامی مشخص برای هردو (گوینده و شنونده) یا گاه فقط برای گوینده شناخته شده است. به این ترتیب، اسامی مشخص هم می‌توانند معرفه باشند و هم نکره، اما اسامی نامشخص همواره نکره هستند.

جمله‌های نشاندار در (۱) همگی حاصل قلب نحوی‌اند. البته، بسته به مقدار حرکت عناصر، می‌توان به چند نوع قلب نحوی قایل شد. قلب نحوی در (۱-ب)، که جای مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم را عوض می‌کند، به عبارت دیگر، مفعول غیرمستقیم را به قبل از مفعول مستقیم می‌آورد و در برخی آثار آن را جابه‌جائی مفعول<sup>۶</sup> خوانده‌اند (SEKERINA 1997؛ BAILYN 1999). این قلب قلب نحوی کوتاه<sup>۷</sup> نامیده می‌شود (MAHAJAN 1994). وقتی که عناصر به جایگاهی قبل از فاعل حرکت می‌کنند (۱-ج و د) در اصطلاح می‌گویند قلب نحوی میانه<sup>۸</sup> روی داده است (NEMOTO 1995)، هرچند در بسیاری از آثار این حالت را نیز نوعی قلب نحوی کوتاه می‌دانند؛ چون درون یک جمله منفرد روی داده است (KARIMI 2001؛ FUKUI 1997). اگر عنصر مقلوب<sup>۹</sup> از جمله پیرو به جمله پایه حرکت کرده باشد (۱-ه)، در آن صورت، قلب نحوی طولانی<sup>۱۰</sup> خواهیم داشت. سرانجام، اگر قلب نحوی بیش از یک سازه را شامل گردد (۱-د)، گفته می‌شود قلب نحوی چندگانه<sup>۱۱</sup> روی داده است. وجه مشترک همه موارد قلب نحوی این است که عنصر یا عناصری از جایگاه بی‌نشان خود در جمله نقل مکان می‌کند ولی معنای اصلی جمله دگرگون نمی‌شود (البته این نکته هنوز جای بحث دارد که از حوصله نوشته حاضر بیرون است). نکته دیگری که در مورد قلب نحوی درخور ذکر است اینکه این حرکت اختیاری به نظر می‌رسد چنان‌که اگر انجام نگیرد باعث غیردستوری شدن جمله نمی‌شود (SAIRO 1985؛ FUKUI 1997)؛ هرچند در اختیاری بودن قلب نحوی اتفاق نظر وجود ندارد و از زبان‌شناسانی که وارد این مقوله شده‌اند عده‌ای آن را به لحاظ نحوی و عده‌ای دیگر به لحاظ کلامی اجباری می‌دانند (برای بحث بیشتر در این باره ← MIYAQAVA 1997؛ KARIMI 1999؛ BAILYN 1999؛ SEKERINA 1997).

باید توجه داشت که با وجود اختیاری بودن قلب نحوی و آرایش و آرایش‌واژگانی آزاد در زبان فارسی، نمی‌توان گفت که قلب نحوی می‌تواند هر سازه‌ای را به دلخواه حرکت دهد؛ یعنی گاهی اوقات حرکت برخی سازه‌ها یا بخشی از آنها جمله را غیردستوری می‌سازد. جمله‌های (۲ و ۳) نمونه‌هایی از این دست‌اند:

(۲) الف- او دستور حمله داد.

ب- ؟ حمله او دستور داد.

- |                 |                              |                               |
|-----------------|------------------------------|-------------------------------|
| 6) object shift | 7) short distance scrambling | 8) middle distance scrambling |
| 9) scrambled    | 10) long distance scrambling | 11) multiple                  |

ج- او دنبال کتاب می‌گردد.

د-؟ او کتاب دنبال می‌گردد. (مثالها از طیب‌زاده ۱۳۸۰)

(۳) الف- علی مینا را تهدید کرد.

ب-؟ کرد علی مینا را تهدید.

ج-؟ علی مینا را کرد تهدید. (مثالها از دبیرمقدم ۱۳۷۶)

در بخشهای دوم و سوم بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

نکته دیگری که در مورد آزادی قلب نحوی در فارسی مطرح می‌شود مربوط به وجود را در جمله است. در واقع، مفعول مستقیم فارسی غالباً با حرف نشانه را همراه می‌شود. البته بحث نقشهای متعدد این تکواژ موضوع بحث این مقاله نیست (برای شرح نقشهای را ← دبیرمقدم ۱۳۶۹؛ Karimi 1990). در اینجا فقط آمدن را با مفعول مستقیم مراد است. فرض بر این است که وقتی را با مفعول مستقیم همراه می‌شود آن مفعول مشخص است، به این معنی که مرجع آن برای گوینده و شنونده معین است (Karimi 1990). در عوض، اگر مفعول مستقیم بدون حرف نشانه را باشد، غیرمشخص است. در بخش بعد، با توجه به معیار بسامد، به بحث درباره دو جایگاه متفاوت این دو نوع مفعول- مفعول مستقیم مشخص و مفعول مستقیم غیرمشخص- خواهیم پرداخت. اما، پیش از آن، ذکر این نکته ضروری است که قلب نحوی می‌تواند مشخص را آسان‌تر از غیرمشخص جابه‌جا کند (SEKERINA 1997).

## ۲ جایگاه مفعول مستقیم مشخص و غیرمشخص

برای تعیین جایگاه بی‌نشان مفعول مستقیم در زبان فارسی، نگارنده در حدود ۳۰۰ جمله را که دارای مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم‌اند بررسی کرد. این جمله‌ها از متون نثر داستانی فارسی معاصر (در شواهد فرهنگ فارسی عامیانه، نجفی ۱۳۷۸) برگرفته شدند. بر پایه این داده‌ها مشخص شد که بیشتر جمله‌ها دارای مفعول مستقیم مشخص‌اند. از میان جمله‌هایی که مفعول مستقیم مشخص دارند، در اکثر قریب به اتفاق آنها، این مفعول قبل از مفعول غیرمستقیم قرار دارد، ولی از میان جمله‌هایی که دارای مفعول مستقیم غیرمشخص‌اند، در اکثر موارد این مفعول پس از مفعول غیرمستقیم آمده است. با توجه به این بسامد، می‌توان گفت:

در جمله‌های فارسی، مفعول مستقیم هرگاه «مشخص» باشد، جایگاه بی‌نشان آن قبل از مفعول غیرمستقیم

است و هرگاه «غیر مشخص» باشد، جایگاه بی‌نشان آن پس از مفعول غیر مستقیم و در مجاورت فعل است. با توجه به این داده‌ها می‌توان نتیجه گرفت که، در جمله‌های فارسی، برای مفعولهای مستقیم، بر حسب آنکه مشخص یا غیر مشخص باشند، دو جایگاه بی‌نشان متفاوت باید در نظر گرفت:

(۴) الف- من کتاب را به آریا دادم.

ب- من به آریا کتاب دادم.

در حالی که قلب نحوی می‌تواند هر دو نوع مفعول مستقیم - مشخص و غیر مشخص - را جابه‌جا کند، در مورد حرکت مفعول مستقیم غیر مشخص محدودیت وجود دارد و حرکت آن در صورتی طبیعی جلوه می‌کند که این مفعول در تأکید تقابلی<sup>۱۲</sup> باشد (Molnar 2001؛ Karimi 2001). به این ترتیب، در (۵-ب)، حالت مقلوب (۴-ب)، مفعول مستقیم غیر مشخص (کتاب) در تأکید تقابلی قرار گرفته است. تلفظ کتاب در این جمله با تکیه شدیدتر خود نشانه تأکید تقابلی این مفعول است (Molnar 2001)، اما حرکت مفعول مستقیم مشخص در (۵-الف) نیازمند تکیه شدیدتر یا تأکید تقابلی نیست.

(۵) الف- کتاب را من به آریا دادم.

ب- من کتاب به آریا دادم.

جمله (۵-ب)، در واقع، کتاب را از میان اعضای یک مجموعه بسته<sup>۱۳</sup> انتخاب می‌کند؛ یعنی امکان انتخابهای دیگر را منتهی می‌سازد. در این صورت، جمله (۵-ب) به این معنی است که من کتاب به آریا دادم نه دفتر (یا قلم). در واقع، نقش تأکید تقابلی در این جمله انتخاب یک مورد از موارد ممکن در یک مجموعه بسته است. اما این تقابل در (۵-الف) دیده نمی‌شود؛ از این رو، عنصر مقلوب با تکیه همراه نمی‌شود و، به دلیل مشخص بودن مفعول، امکان جابه‌جائی آن نیز بیشتر است. در قلب نحوی طولانی نیز، امکان جابه‌جائی مفعول مستقیم مشخص بیش از مفعول مستقیم غیر مشخص است. جمله‌های (۶) دارای مفعول مستقیم مشخص‌اند که جایگاه بی‌نشان آنها قبل از مفعول غیر مستقیم است و جمله‌های (۷) دارای مفعول مستقیم غیر مشخص‌اند که جایگاه آنها، در حالت بی‌نشان، پس از مفعول غیر مستقیم و در مجاورت فعل است. در مثالهای زیر، ابتدا مأخذ مذکور در فرهنگ فارسی عامیانه، سپس شماره صفحه همان مأخذ و پس از آن شماره صفحه خود

12) contrastive focus

13) closed set

فرهنگ آمده است.

(۶) الف- سرمه را توی کاغذ می ریختند و .... (از خشت ۳۲۹؛ ۲)

ب- اگر هوا سرد بود و می ترسیدند که نوزاد را به حمام ببرند... او را در خانه آب چله می زدند.  
(همان ۶۸؛ ۵)

ج- از ابتدای جوانی، همه خوشیها را به خودش حرام کرده بود. (سه قطره ۱۵۱؛ ۴۷۶)

د- پسته‌ها را توی دهانم از این ور دادم آن ور. (از لاله‌زار ۴۱؛ ۵۹۹)

ه- چارقد قالبی را برای عقدکنان و این جور چیزها می گذاشتند. (از خشت ۳۳۷؛ ۳۵)

(۷) الف- روغن یک من ده عباسی بود، تخم مرغ می دادند ده تا صد عباسی. (سه قطره ۱۵۱؛ ۵۹۹)

ب- یک روز با بر و بچه‌ها رفتیم دربند، ... شام خوردیم، قلیان کشیدیم، ورق بازی کردیم. (بادها  
۲۱۵؛ ۲۴)

ج- یک شب ما چراغ نداشتیم، توی دوات روغن ریختیم. (سگ و لگرد ۷۳؛ ۳۱)

د- کتک جرفتی خوردیم تا ما باشیم دیگر روزنامه نخوانیم. (پشه‌ها ۱۳۶؛ ۳۱۱)

این معیارها همگی نشان می دهند که برای مفعول مستقیم در جمله‌های فارسی باید دو جایگاه بی نشان در نظر گرفت. نکته پایانی که این نوشته به آن می پردازد (بخش سوم) تفاوت بین ترکیب مفعول مستقیم غیرمستخص + فعل (کتاب دادن) با ساختار فعل مرکب یعنی عنصر غیرفعلی + فعل (زمین خوردن) است.

### ۳ بررسی مجدد فعل مرکب

آثاری که به بررسی فعل مرکب فارسی پرداخته‌اند فراوان‌اند. در این آثار، این ساختار از دیدگاه‌های گوناگون مطالعه شده است (برای مرور این آثار ← دبیرمقدم ۱۳۷۶). در این نوشته، مقاله دبیرمقدم (۱۳۷۶) اساس بحث خواهد بود. دبیرمقدم افعال مرکب فارسی را به دو گونه ترکیبی و انضمامی تقسیم بندی می کند. او افعالی مانند تهدید کردن، صدا زدن، دست دادن، یاد گرفتن، نفس کشیدن، دوست داشتن و کتک خوردن را در دسته ترکیبی قرار می دهد و افعالی مانند غذا خوردن، ماهی گرفتن، زهر دادن و زمین نشستن را در گروه انضمامی قرار می دهد. وی بر آن است که مفعول صریح در فارسی نشانه‌های دستوری وابسته به خود را از دست می دهد و به فعل منضم می شود که ماحصل آن فعل مرکب انضمامی است و آن فعل لازم است و از نظر معنایی یک کل و واحد معنایی است (همان، ص ۲۳). وی به چهار تفاوت

عمده بین فعل مرکب ترکیبی و انضمامی اشاره می‌کند:

(۱) افعال انضمامی دارای یک همسان گروهی با همان محدودیت‌های گزینشی و چارچوب تیتا<sup>۱۴</sup> هستند، مانند غذا خورد، غذا را خورد؛ اما افعال ترکیبی چنین همسانی ندارند.

(۲) افعال مرکب انضمامی لازم‌اند، در حالی که افعال مرکب ترکیبی می‌توانند لازم (نفس کشیدن) یا متعدی (تهدید کردن) باشند.

(۳) افعال مرکب انضمامی به لحاظ معنایی و واژگانی شفاف‌اند، در حالی که افعال مرکب ترکیبی این گونه نیستند (بالا آوردن).

(۴) ساخت فعل مرکب از طریق انضمام فرایندی زیاست اما از طریق ترکیب محدود است.

دبیرمقدم بر آن است که فرایند قلب نحوی نمی‌تواند دو بخش افعال مرکب ترکیبی و انضمامی را از هم جدا کند. ← مثالهای (۳)

پرسشی که پس از انتشار مقاله دبیرمقدم (۱۳۷۶) در محافل زبان‌شناسی مطرح شد معطوف به افعال مرکب انضمامی بود؛ چون اگر تحلیل او پذیرفته شود، شمار افعال مرکب انضمامی فارسی می‌تواند نامحدود باشد. برای مثال، فقط با فعل دادن می‌توان افعال مرکب انضمامی بی‌شماری ساخت:

(۸) الف- من به آریا کتاب دادم.

ب- من به آریا پول دادم.

ج- من به آریا کاغذ دادم.

د- آرش گفت من به آریا گل دادم.

و ....

در واقع، طبق دیدگاه دبیرمقدم، در صورتی که مفعول صریح قبل از فعل فاقد نشانه دستوری (مثل را) باشد، آنگاه به فعل منضم می‌شود و فعل مرکب می‌سازد.

اولین نکته‌ای که درباره افعال مرکب انضمامی قابل طرح است رفتار این افعال در برابر قلب نحوی است. در واقع، عنصر غیرفعلی افعال مرکب انضمامی می‌تواند معروض قلب نحوی گردد؛ اما، همان طور که در بخش دوم اشاره شد، حرکت این

عناصر، که به نظر نگارنده مفعولهای مستقیم غیرمشخص‌اند نسبت به مفعولهای مستقیم مشخص محدودتر است و این عناصر را فقط وقتی می‌توان جابه‌جا کرد که واجد تأکید تقابلی باشند و با تکیه تلفظ شوند. مثالهای (۹) جمله‌های مقلوب همسان مثالهای (۸) اند.

(۹) الف- کتاب من به آریا دادم. (قلب نحوی میانه)

ب- من پول به آریا دادم. (قلب نحوی کوتاه)

ج- کاغذ من به آریا دادم. (قلب نحوی میانه)

د- گل آرش گفت که من به آریا دادم. (قلب نحوی طولانی)

اما، همان طور که دبیرمقدم اشاره کرده است، قلب نحوی نمی‌تواند افعال مرکب ترکیبی را از همدیگر جدا کند (۱۰-ب).

(۱۰) الف- سگ پسرک را گاز گرفت.

ب-؟ گاز سگ پسرک را گرفت.

پس می‌توان نتیجه گرفت که قلب نحوی می‌تواند دو عنصر حاضر در فعل مرکب انضمامی را از هم جدا کند، لذا این ساختها را نمی‌توان فعل مرکب شمرد. و، به نظر من، باید آنها را ساخت مفعول مستقیم غیرمشخص + فعل به شمار آورد. به همین دلیل است که این ساختها دارای نظیر دیگری هستند که چیزی نیست جز همان مفعول مستقیم مشخص که، در جمله، قبل از مفعول غیرمستقیم می‌نشینند. همه افعال مرکب انضمامی (از دیدگاه دبیرمقدم) لازم‌اند، چون - به نظر نگارنده - آنها دارای ساخت نحوی مفعول + فعل اند و، چون مفعول مستقیم در آنها وجود دارد، دیگر نمی‌توانند مفعول مستقیم دومی را بپذیرند. باز به همین دلیل است که، برخلاف افعال مرکب ترکیبی، این ساختها به لحاظ معنایی و واژگانی شفاف‌اند و مهم‌تر اینکه این ساخت، چون ساخت نحوی عادی زبان فارسی است - جایگاه بی‌نشان مفعول مستقیم غیرمشخص در جمله‌های فارسی در مجاورت فعل است - زیاست.

استدلال دیگری برگرفته از کریمی (۱۹۹۷) نشان می‌دهد که ساختی مثل کتاب خواندن را نمی‌توان فعل مرکب دانست بلکه باید کتاب را مفعول فعل دانست. بر پایه این استدلال، کتاب در کتاب خواندن می‌تواند با وابسته پیشین عددی همراه باشد (۱۱-الف)؛ اما بخش غیرفعلی فعل مرکب ترکیبی نمی‌تواند چنین خصوصیتی داشته باشد (۱۱-ب).



(۱۱) الف- یک/ سه تا کتاب خواندم.

ب- یک/ سه تا دعوت کردم.

ممکن است تصور شود که بین دو عنصر حاضر در فعل مرکب ترکیبی نیز می‌توان عنصری را وارد کرد، مانند واژه‌بستش در علی را دعوتش کرد و یا رسمی در علی را دعوت رسمی کرد و این دیدگاه را دلیلی بر جدایی‌پذیر بودن دو بخش فعل دانست. اما باید توجه داشت که این امر استدلال نگارنده را دربارهٔ قلب نحوی خدشه‌دار نمی‌کند، چون حضور واژه‌بست یا صفت پس از بخش غیرفعلی دلیل حرکت این سازه نیست. به عبارت دیگر، دعوت معروض قلب نحوی واقع نشده است و به همین دلیل دعوت کرد فعل مرکب است.

#### ۴ نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از مطرح کردن قلب نحوی به عنوان حرکتی نحوی در جمله‌های فارسی که جایگاه سازه‌ها را در جمله عوض می‌کند، سعی در اثبات این فرض کردیم که برای مفعول مستقیم در فارسی باید دو جایگاه در نظر گرفت:

اگر مفعول مستقیم مشخص باشد، جایگاه بی‌نشان آن قبل از مفعول غیرمستقیم است، هرچند قلب نحوی می‌تواند این نوع مفعول را به سادگی جابه‌جا کند. اما، اگر مفعول مستقیم غیرمشخص باشد، جایگاه بی‌نشان آن پس از مفعول غیرمستقیم و در مجاورت فعل است. هرچند قلب نحوی این نوع مفعول را نیز می‌تواند جابه‌جا کند، اما برای این جابه‌جایی محدودیت بیشتری وجود دارد و وجود معنای تأکید تقابلی لازم است.

سرانجام، به این نکته پرداخته شد که

فعل مرکب انضمامی را می‌توان ترکیب مفعول مستقیم مشخص + فعل در نظر گرفت

و قلب نحوی نیز این نکته را نشان می‌دهد.

نکتهٔ آخری، که شاید ذکر آن رویکرد دیگری در مباحث فعل مرکب پدید آورد، این است که احتمالاً برخی از ترکیبهای مفعول مستقیم غیرمشخص + فعل نسبت به دیگر ترکیبهای از این نوع، در جابه‌جایی از طریق قلب نحوی مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند. برای مثال شاید جدا کردن غذا از ترکیب غذا خوردن نسبت به ترکیبهایی از این نوع که در مثالهای (۹) آورده شد، کمی مشکل‌تر باشد (هرچند با اعتقاد نگارنده هنوز انجام می‌شود). شاید بتوان طیفی در نظر گرفت که در یک سوی آن افعال مرکب قطعی

باشند که جدا کردن دو عنصر آنها حتماً باعث غیردستوری شدن جمله می شود (مثل بالا آوردن) و در سوی دیگر ساختهایی که فعل مرکب نیستند و همان ترکیب مفعول (مستقیم غیرمشخص) + فعل اند (مثل روزنامه خواندن). اما، در میان این طیف، ساختهایی هستند که، به علت کثرت استعمال و یا هر دلیل دیگری، به سوی فعل مرکب شدن پیش می روند، هرچند هنوز فعل مرکب قطعی نیستند (مثل غذا خوردن).

### منابع

- دیرمقدم، محمد (۱۳۶۴)، «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال ۲، شماره ۱، ص ۳۱-۶۴؛  
— (۱۳۶۹)، «پیرامون را در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال ۵، شماره ۱، ص ۲-۶۰؛  
— (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال ۱۲، شماره ۱ و ۲، ص ۲-۴۶؛  
— (۱۳۷۸)، زبان شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، سخن، تهران؛  
طیب زاده، امید (۱۳۸۰)، «تحلیل وابسته های نحوی فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه ظرفیت واژگانی»، مجله زبانشناسی، سال ۱۶، شماره ۱، ص ۴۳-۷۶؛  
نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.
- Bailyn, John (1999), "On Scrambling: a Reply to Boskovic and Takahasi", *Linguistic Inquiry*, 30, pp. 825-831;
- Balrin, R., Mark (1982), "A Landing Site Theory of Movement Rules", *Linguistic Inquiry*, 13, 1, pp. 655-698;
- Boskovic, Z. and D. Takahasi (1998), "Scrambling and Last Resort", *Linguistic Inquiry*, 29, pp. 347-366;
- Browning, M. and E. Karimi (1994), "Scrambling to Object Position in Persian", in N. Crover and H. van Riemsdijk (eds.), *Studies on Scrambling*, Mouton de Gruyter, Berlin, pp. 61-100;
- Crover, N. and H. Riemsdijk (eds.) (1994), *Studies on Scrambling*, Mouton de Gruyter, Berlin;
- Fukui, N. (1997), "Parameters and Optionality", *Linguistic Inquiry*, 22, pp. 399-420;
- Ghomeishi, J. (1996), *Projection and Inflection: a Study of Persian Phrase Structure*, University of Toronto dissertation, Toronto;
- Grewendorf, G. and J. Sabel (1994), "Long Scrambling and Incorporation", *Linguistic Inquiry*, 25, pp. 263-308;
- Heageman, L. (1994), *An Introduction to Government-Binding Theory*, 2nd ed, Blackwell, Oxford;
- Hornestine, N. (1996), *LF: from GB to Minimalism*, Blackwell, Oxford;
- Karimi, S. (1990), "Obliqueness, Specificity and Discourse Functions: Ra in Persian", *Linguistic Analysis*, 20, pp. 139-191;
- (1997), "Complex Verbs in Persian", *Lexicology*, 3,1, pp. 274-316;
- (1999), "A Note on Parasitic Gaps and Specificity", *Linguistic Inquiry*, 30, pp. 704-713;
- (2001), "Word Order and Scrambling", *A Talk Presented in Workshop at Persian Linguistics*, Allame Tabatabaei University, Tehran;
- Mahajan, A. (1994), "Toward a Unified Theory of Scrambling" in Crover and van Riemsdijk (eds.), *Studies on Scrambling*, Mouton de Gruyter, Berlin;
- Miyagawa, S. (1997), "Against Optional Scrambling", *Linguistic Inquiry*, 28, pp. 1-25;
- Miyara, S. (1982), "Reordering in Japanese", *Linguistic Inquiry*, 9, pp. 307-340;

- MOLNAR, V. (2001), "Contrast from a Contrastive Perspective", paper presented at the ESSLLI, and MIT working papers in linguistics, MIT press, Cambridge;
- MULLER, G. (1993), "Improper Movement and Unambiguous Binding", *Linguistic Inquiry*, 24, pp. 461-508;
- NEMOTO, N. (1995), "Scrambling in Japanese, AGROP, and Economy of Derivation", *Lingua*, 97, pp. 257-273;
- POSTAL, M.P. (1994), "Parasitic and Pseudo-Parasitic Gaps", *Linguistic Inquiry*, 25, pp. 63-117;
- RADFORD, A. (1997), *Syntax, a Minimalist Approach*, Cambridge University Press, Cambridge;
- ROSS, J. R. (1967), *Constraints on Variables in Syntax*, Ph.D. dissertation, MIT, Cambridge;
- SAITO, M. (1985), *Some Asymmetries in Japanese and their Theoretical Implications*, Ph.D. dissertation, MIT, Cambridge;
- SAITO, M. and N. Fukui (1998), "Order in Phrase Structure and Movement", *Linguistic Inquiry*, 29, pp. 439-477;
- SEKERINA, I. (1997), *The Syntax and Processing of Scrambling Constructions in Russian*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of New York.



Archive of SID